



سروده‌های خیابانے حسن حسام



سروده‌های خیابانی

حسن حسام

مجموعه شعر

نشر مهری برای گذر از سانسور و خوانش آسان و بی‌دردسر، با اجازه نویسنده، پی‌دی‌اف کتاب‌ها را برای دانلود رایگان در دسترس خوانندگان داخل ایران قرار می‌دهد.

این سروده‌ها در خیال «مجرد» جان نکرفته‌اند؛
بازتاب «موقعیت» ما هستند، در ذهن و زبان شاعر.

ح ح



نشر مَهْرِي

شعر * ۶۱

سروده‌های خیابانی

مجموعه شعر

حسن حسام

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۱، نشر مهري |
شابک: ۹۷۸-۱-۹۱۵۶۲۰-۴۲-۲

صفحه آرای: استودیو مهري |
طرح جلد: همایون فاتح |

مشخصات نشر: نشر مهري، ۲۰۲۲ میلادی/۱۴۰۱ شمسی.
مشخصات ظاهري: ۹۲ ص.: غیرمصور.
موضوع: شعر معاصر فارسی.

کلیه حقوق محفوظ است.

© ۲۰۲۲ حسن حسام.

© ۲۰۲۲ نشر مهري.



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com

فهرست

۷	چشمان ماهی
۱۴	من کافر م
۱۸	این جا!
۲۰	تلخ، مثل تلخ
۲۲	جلادِ خیر خواه!
۲۴	آوای شروه خوان
۲۸	دایه، دایه...
۳۱	آه عشق من!
۳۴	بانوی شعر
۳۷	در قفس
۴۰	ما مردمیم!
۴۷	روایت
۵۱	مرثیه برای محسن
۵۴	گفت و گو در سحرگاهی نمناک
۶۰	«انگشت در خون» می زنی تو؟!!
۶۳	آسمان آبی ست دختران!
۶۶	واویلا
۷۰	از دور...
۷۳	ای انقلاب...
۷۶	گفت و گو در میانه‌ی رؤیا
۸۲	مقتول «لعنت آباد»
۸۶	نکته‌ها

با یاد ندا آقا سلطان

چشمان ماهی

ناگه نگاهش

ناباور استاد

چشمش به چشم

صیاد افتاد

موج است و بازو

طوفان و پارو

گشته گلاویز

با مرگِ خونریز

همچون بهاران

در چاه پاییز

مرغی که از تیر

آهو به نخجیر،

آهو و شِ ما

افتاد از پا

□

فواره زد خون

رخساره گلگون

جان و جهانش

جانِ جهان شد

□

خونش روان شد

هر جا

دوان شد

در کوی و صحرا

دشت و دَمَن‌ها

باغ و بیابان

روی خیابان

از این خیابان

تا آن خیابان

کویی به کویی

شهری به شهری

هر جا که عشقی

سر زد جوانه

و عاشقان را

از آن نشانه

می‌رفت خونِ

آهو و شِ ما

□

فواره زد خون

رخساره گلگون

جانِ جهانش

جانِ جهان شد

□

خود رُسته از خود
با ریشه در خود
تاکی که جوشید
از خاک روئید
با شاخه‌ها و
برگ فراوان
زیبای ما شد
رؤیای ما شد
در تیره‌زاران
دانای ما شد
□
فواره زد خون
رخساره گلگون
جان و جهانش
جان جهان شد
□
مرگش چنان چون
خوابی پریشان

او زنده در ما
ما زنده در او
این عاشقستان
معشوق ما شد
امروز ما شد
فردای ما شد
□
فواره زد خون
رخساره گلگون
جان و جهانش
جان جهان شد
□
ای داد
ای داد
بیداد را
داد
آن را که با عشق
رشته ست بنیاد

باید نمیراد
باید

نمیراد

زین کوه بیداد،

فریاد

فریاد

□

فواره زد خون

رخساره گلگون

جان و جهانش

جان جهان شد

□

مرگ آمد اما

چون مار کبرا

خونسرد

بی درد

در لحظه‌ای سرد

پیچید خود را

بر گردن آن

آهوی زیبا

دیدی؟

تو دیدی

چشمان ماهی

در بی پناهی

وقتی که از تور

افتاده بر خاک؟!

وای از نگاهش!

وای یی

از نگاهش...

بر باد باد
جان جهان تان
در گردبادِ پُرتَفِ توفانِ مردمان
برچیده باد خیمه‌ی بیداد
در شعله‌ی شکفته‌ی فریاد
و گُر گرفتنِ عمامه‌ها و عباها
و ریش‌ها و قباها

ایرانِ ما
جهنمتان باد
جانیان! □

روزی اگر که «غصه سرآید»
بر گورِ آن امام جماران
سردسته‌ی تمام جباران
خواهم نوشت
با تُف و تحقیر:
نفرت به تو

و دودمانت باد
ای سیدِ اسیرکُشِ جلاد □

برای بچه‌های خونین کفن ما
و اسیران اردوگاه‌های حکومت اسلامی ایران

من کافرَم

من کافرَم
بر کفرِ خویشتن
ایمان دارم
و از خدای شما
چون روح مرگ
بیزارم!

من کافر
بر کفرِ خویشتن
ایمان دارم
و از خدای شما و نظام و رهبرتان
چون روحِ مرگ
بیزارم
این جا؛
بر این سراچه‌ی تبعید
امروز
مثل همه روز
منتظر،
هم دستِ موج
موج
مردمِ در اوج
با عشق و کینه
می‌رانم
تا این فلاتِ سوخته
مثل بهارِ تازه‌نفس
سبز و تر و جوان بشود

چون باغِ عاشقان بشود
□
دریا هوای توفان دارد
می‌دانم
می‌دانم
می‌دانم
پس با شما دلیران
بیدارِ مردمان
بر موجِ سرنوشت
می‌رانم
می‌رانم
می‌رانم

عریان و بی‌مه‌ار می‌رقصد
در اوج برف‌ریزان

در میدان؟

این کیست؟

مثل جوانانی

دست‌افشان می‌آید

این جا بایست سروستان!

این جا بایست

بنگر

رنگین کمان و بارش باران را!

تا صبح آفتابخیزان

دلبر!

راهی دراز نیست

رقصنده باش در میدان

۲۰۱۷/۰۳/۱۲

پاریس

این جا!

یعنی که این بهار
به آخر رسیده است؟

پس این شکوفه چیست

می‌شکفت در من

در صبح بی‌قراری!

این چیست

مثل جوانی

زمین بر مدارِ بیداد می‌چرخد،
به چرک و خون و تجاوز و غارت!
بیداری
همشهری؟!؟

۲۰۱۸/۰۸/۰۷
پاریس

تلخ، مثلِ تلخ

آه...
چه آوازِ مجازیِ بشکوهِ پُرتنین
و چه خاموشیِ رُعب‌انگیز و سرد،
درونِ واقعیتِ تاریک!
هشیاری همشهری؟!؟
بیداری همشهری؟!؟

مغز و قلبت اما از آن قاضی‌ست
در ضیافتِ قصاصِ مقدس
به حکم قاصم‌الجبارین

این‌جا؛
در سرزمین آیات
و عدل الهی
زندگان اعدام می‌شوند
نه مردگان
طنابِ دار،
به دست و پا و چشم و کلیه
نیاز ندارد.
گلوگاهت کافی است
بخشنده باش اعدامی
تا رستگار شوی

در پناه شریعت
به حکم قاضی عادل

۲۰۱۹/۰۷/۰۷

پاریس

جلادِ خیر خواه!

پیش از آونگ شدن با طنابِ مجازات،
تنت را خیرات کن اعدامی!
دستت را بده
گوشت را بده
چشمت را بده
پایت را بده
کلیه، کبد و اندکی خونت را
از برای خدمت به خلق خدا

سرشان
سودایی
این پلنگان؛
به شبِ ماهِ تمام
چو نسیمی که چمان است
در آوازِ بهار،
تب و تابِ دارند
چنگ در چنگ
چو زنجیر،
علیه زنجیر
دل لیلایی دارند و
نمی‌ترسند!
در بزنگاه شبانِ تاریک
مشعلِ نورِ درخشاند
می‌گریزد شب،
از هیبتشان همچو شهاب
شب بی‌شوکت یلدایی
از جلوه‌ی نور
می‌شود صبحِ سحر

□

آوای شَرّوهِ خوان

دختران و پسرانم
همه‌شان شوریده
همه‌شان در میدان

قلبشان
دریایی

دخترانم

آری

با ضربِ نسیم

نفسِ عطر اقاقی‌هایند

پسرانم

آری

با نغمه بادی پیچان

یله، در میدانند

همه‌شان رقصانند

مرگ، بی‌حشمت و بی‌مقدار است

در همت‌شان

غل و زنجیر، که بازی بازی ست!

□

شروه خوانِ پیری

شروه‌ای را با درد

می‌دمد درنی خود

و به آواز حزین می‌خواند

از جورِ زمان

سفره‌اش خالی خالی

روزگارش تاریک

درد می‌بافد

در کلبه‌ی خود

خسته از بادِ خزان

چشم‌هایش گریان:

دختران و پسرانم

همه‌شان شوریده

همگی در میدان...

۲۰۱۹/۰۸/۷

پاریس

بر بام خانه‌ها
و گلدسته‌های مقدس
تا دهان آواز،
غرقِ خون،
و سربه‌داران،
بردار کنند!
آن تشنگانِ خون
سرگشته از جنون
پیروز و مست
کشتند
سر زدند
سینه دریدند
و بعد از آن،
در شادی مقدس فتح‌الفتوح‌شان
سجاده پهن کردند
بر شط خون جوانانِ دادخواه
□
فرجامشان نگرا!

هماوازی با داغداران هزاروپانصد جان‌باخته
در قیام خونین آبان نودوهشت

دایه دایه...

دیوانِ گورزاد
اذانِ گویان
با پرچم و تفنگ
کمین کردند

آه عشق من!

رعناى سرخ جامه،
گلبانگِ انقلاب!
از راه می‌رسی؟
تا کودکانِ کار
بی‌کار شوند،
پشت نیمکت‌های مدرسه بنشینند،

آوای شعله‌ور داد،
شورید، در برابر بیداد
گل داد باغ
و شعله‌ها
تا آسمان رسید
در مَشْت‌ها و دهان‌ها
پیچید چه‌چَهه فریاد
بر بام و بر
در هر گذر
در کوچه و خیابان
دایه
دایه
وقت جنگه...

۲۰۱۹/۱۲/۲۴
پاریس

تا نفرین شدگانِ بلوچ،
در سرزمین سوخته
نان و گل و بهار داشته باشند؟
از راه می‌رسی،
گل امید؟
تا تیر پاسدارن
در کوه‌های صعب،
کولبران را
هلاک نسازند؟
□
می‌آیی؟
با خون و ستاره و آتش
در هیابانگِ زنان،
به میدانِ کارزار
و سرود جوانان؟
می‌آیی؟
در بازوانِ گره‌خورده
و سوتِ پیروزِ کارخانه‌ها

در آوازِ کارگران؟
می‌آیی؟
با نان و کار و آزادی
رفاه و آبادی؟
آه...
عشق من!
رعنايِ سرخ جامه
گلبنگِ انقلاب!
می‌آیی...؟
□
آنک
منم
پیرانه سر
چون خاکِ خشکِ تشنه‌ی باران
بر آستانه درگاه
منتظر!

پیرانه سر
دوانم من
در یخبندانِ این دیار
در گورستان‌های خونینِ خاوران
در کوچه‌های دی و آبان
با کوه کولبران
و دشتِ نفتبران
با کودکانِ کار
با پهلوان «نوید»،
و؛
کشفِ حجابِ «مادر گوهر»
در قتلگاهِ جوانان و کودکان...
□

بانوی شعر!
امروز را تماشا کن!
رقصان و شادمانم
همپای با جوانان،
در جشنِ روسری سوزان!

بانوی شعر

بانوی شعر
مثلِ گلِ همیشه بهاران
دل می‌برد
جوان است!
□

هم‌گام ما برقص

دلبر جان

در شط خون

چشمی گریان

چشمی خندان

بی‌تاب، مثل ما

بی‌خواب، مثل ما

شتاب کن

ای یار

۲۰۲۲/۱۰/۲۹

پاریس

من پری کوچک غمگینی را می‌شناسم
که در اقیانوسی مسکن دارد
و دلش را در یک نی‌لیک چوبین
می‌نوازد، آرام آرام (فروغ فرخزاد)

برای سپیده قلیان

در قفس

برای قرقی

چه تفاوت دارد

بچه آهوئی در چشم‌انداز باشد

یا پرنده‌ای در قفس؟

حریص ست او

سیری، نمی‌شناسد!

مدام چشم می‌چرخاند

بال می‌گشاید

و چنگ باز می‌کند

من؛

پرنده‌ای را می‌شناسم

بازیگوش و رقصان

با کاکلی رنگین

پرنده‌ای که

باکش نیست!

از شکارچی، نمی‌ترسد.

در چشم‌اندازِ قرقی،

معلق‌زنان

جولان می‌دهد!

پرنده‌ای سودایی،

که در میانه‌ی قلبش

آشیانه ساخته ست

برای جوجه‌ها،

تا در خونس، بجوشند

پَر، باز کنند

و پرواز کنند

جگرِ شیر دارد

پرنده‌ی ما!

میان تاریکی،

در حصار قفس

در آوازِ سپیده‌بارانش

چلچراغ می‌شود،

تا خوفِ شب بشکند!

۲۰۲۰/۱۱/۱۴

پاریس

گلوله،

در گردن

پا،

آش و لاش

می آیی

می نشینی

کنار سفره‌ی خالی

دست می‌بری در سینه

و قلب خونچکانت

بر دیس می‌نهی

- قابل ندارد

همین را دارم

بیخشایید!

□

از کابوسی چنین قهار

به آینه پناه می‌بریم

تا خود را بیابیم

تنها

اما

ما مردمیم!

سفره که خالی باشد

آزادی پرنده‌ی بی‌بال،

می آیی غرقه در خون

سینه،

زخمی

چهره‌ی خونین تو پیداست
 با لبخندی تلخ،
 نگاهی بخشنده؛
 خیره به گوشه‌ای!
 سمتِ نگاهت را پی می‌گیریم
 شگفتا!
 باز هم به تو می‌رسیم!
 در قابی نشسته‌ای
 آراسته به روبانی سیاه
 با لبخندی تلخ
 و نگاهی مات.

از نگاهت

که در قاب زندانی ست،

می‌رسیم به خیابان
 آنجا؛

غریبِ غوغایی ست
 در تلاطم فریاد بی‌صدا!
 خون، شتک‌زده

بر دیوارِ شهرها
 جنوب شهر،
 غرقه‌ی خون
 حلبی‌آباد،
 غرقه‌ی خون
 تمشیت‌گاه،
 غرقه‌ی خون
 اوین،
 غرقه‌ی خون
 فشافویه،
 غرقه‌ی خون
 قزل حصار،
 غرقه‌ی خون
 نيزارهای ماهشهر،
 غرقه‌ی خون
 از شمال تا جنوب،
 از مشرق تا مغرب این خاکِ گُربه‌سان
 خون
 جنون

خون

جنون

خون

خون

خون

خون...

و صف صف،

چوبه‌های دار

سربه‌سر

از سربه‌دار!

نه یکی

نه صدتا

بی‌شماری

در غرقابِ خون و جنون

شنا می‌کنی

سینه،

زخمی

گلوله،

در گردن

پا،

آش و لاش

می‌آیی

می‌نشینی

کنار سفره‌ی خالی

دست فرو می‌بری در سینه

و قلب خونچانت

بر دیس می‌نهی

- قابل ندارد

همین را دارم

بخشایید!

□

ما

اما

مردمیم

مردمانیم

ترا در هر چهار سوی می‌بینیم:

سینه،

زخمی

گلوله،

در گردن

پا،

آش و لاش

زانو نمی‌زنیم اما

و باز و باز و باز

تو را می‌زاییم!

یک نفس

هزار هزار...

۲۰۲۰/۱۱/۱۵

پاریس

روایت

طاعون؛

روح خداوندگار بود

نشسته در ماه

به روزگاری تاریک!

پس به ناگهان؛

در تلاطمی طوفان‌زا

به هیئت انسان درآمد

و بر زمینِ زخمیِ ایران،
هبوط کرد

با هزاران هزار، عمامه
سیاه، سفید

سیاه، سفید

سیاه، سفید

سیاه، سفید...

تشنگانِ خون و جنون

تا رمق داشتند،

در ضیافت کشتار

مستانه، نوش کردند

از خونِ بی‌شماران،

در جنگ

جوخه‌ی آتش

طنابِ دار

و؛

اورادِ هزارساله

قی کردند!

□

چهل چله‌ی کامل،

کهکشانی از هزاران

بی‌صدا شدند

و هزاران هزار جسد،

در ماتمِ مادرانِ سیاه‌پوش،

پوسیدند

□

طاعونِ زاد،

تا کار تمام کند،

یله بر اریکه‌ی خون

به مرگ فرمان داد

همزادی بزاید،

انسان‌خوار

و مرگ؛

پیچیده در ردایِ مَرَض،

میدان گرفت،

دست‌افشان!

کوبه‌ی درها چنان کوفت،

که خانه‌ها یکسر

به ماتم نشستند

چندان که گور و کفن

نایاب شد

در حکمرانی طاعونیان

اندر دیار اسیران!

۲۰۲۱/۰۸/۳۰

پاریس

برای محسن محمدپور
کودک کار و نوجوان مقتول

مرثیه برای محسن

از روز مرگی‌ات

گل من

رها شده‌ای؟!

هفته بهار بی‌بار

بر شانه‌های خسته کشیدی

و بیش از این نکشیدی؟!

جانت به لب رسید و
رها شدی از خود

آواز روشنت اما

پیچان است

در آوازِ دوزخیانِ له شده

در آوازِ مردمانِ تهی دست

تا کودکانِ کار،

بی کار شوند

و در کلاسِ درس بنشینند

تا؛

رنگین کمان رؤیایت

گرما بخشد

بر آرزوی‌های یخزده

□

در اوج چه‌چهه بودی که ناگهان

گلوله سُرُبی

برسینه‌ات نشست

و تو؛

نُرُسته،

پژمردی!

سهم تو،

این چهار زمستان بود؟

نه؛

سهم تو این نبود

سهم تو این نبود

می دانم

می دانم

می دانم

خونِ تو پرچمِ سرخ است

چون خونِ بی‌شمار جوانان

بر شانه‌های کارگران و ستمکشان

بر دوشِ مردمان

فردا که دور نیست

محسن جان

بخواب

فرزندم

۲۰۲۰/۱۲/۲۸

پاریس

طناب،
نفسش بریده شد،
تا نفسش را گرفت!
گردن پهلوان،
برای طنابشان
رمقی نگذاشته بود!

طناب گفت:
- مرا بافته‌اند اسماعیل
پیش از اذان صبح
با نام قاصم الجبارین
پس از طهارت و بعد از وضو.

مادر بهیه اما
غرقه در جنون عاشقی،
در خود می‌پیچید:
- «همه‌ی جونوم نویده
همه‌ی عمروم نویده...»

با یاد پهلوان نوید افکاری

گفت‌وگو در سحرگاهی نمناک

نوید گفت:
- بهر طنابِ دار
دنبال گردن می‌گردند

اسماعیل گفت:
- گردن معمولی نبود!

«شعله»ی دادخواه
 با دلِ آتش گرفته،
 چشمانی خشک:
 - اشکت را نهان کن
 بهیه!
 چهره در بالش فرو کن
 مبادا ضجه مادر بشنوند!
 دشمنان،
 شادمان می شوند!
 اشک‌ها را نهان کن
 بهیه!
 بگذار در ترسشان کلافه شوند
 برخیز و هماواز ما شو بهیه جان!
 مردمانِ اعماق اما،
 در تلخی نگاهشان گفتند:
 ماد را
 خوش سرشتهی او را
 از آب چشم
 و خونِ دل!

رنا پسری گردن فراز
 صدای ما بود پهلوان!
 طناب سرافکنده گفت:
 - طعنه می زنی چرا
 بافتند مرا
 بافتند
 با دستانِ سربازانِ امام زمان
 از الیاف آیات الهی
 آنگاه مرگ
 پیروز و مست،
 هماوازِ طناب،
 میدان گرفت:
 - و روح مرا در طناب تنیدند
 تا پهلوان گش شود
 اسماعیل گفت:
 - گردنِ پهلوان بود آخر!

و بهیبه‌ی مادر
اسپندی بود در آتشی گداخته:
- «همه‌ی جونوم نویده
همه‌ی عمروم نویده...»

طناب

سرافکنده،

با خود به نجوا گفت:

- حق با تو است اسماعیل!

گچ کار،

پهلوان بود!

نفسم بریده شد،

تا نفسش را گرفتم!

□

در سحرگاه نمناک

قاضی القضاة

در «عادل‌آباد»

به سجده در افتاد
و پیشانی بر مهر نهاد...

۱۳/۰۹/۲۰۲۰

پاریس

آبِ وضویش
از لَجّه‌ی خون
چشمش پُر از خون
ریشِ بلندش
خونِ رنگ از خون
لباده در خون
عمامه در خون
چنگال در خون
بر خوانِ او خون
نان و طعامش،
از لخته‌ی خون
مستانه در رقص،
ضحاکِ خونخوار
نوشیده از خون
خونِ هزاران.

ایرانِ ویران
چون گربه بر خاک،
تندیسی از خون!

«انگشت در خون»
می‌زنی تو؟!!

الله در خون
آیات در خون
مِحراب در خون
سجاده در خون
تسبیح در خون
مُهرِ عبادت
خشکیده از خون

برخیز

برخیز

چون خشم دریا

ای آذرستان

بر بال طوفان

۲۰۲۱/۰۶/۱۷

پاریس

برای دختران دانش‌آموز
و زنانِ مظلومِ افغان

آسمان آبی ست دختران!

رساتر از اذانِ شبکوران؛

سرودِ زندگی جاری ست

میان رؤیا

و سیلابِ طالبانی

□

طالبان می‌سوزند

در آتشفشانی که شماید،
دختران!

و شاعران،
ترانه می‌سازند
و پای کوبان
آواز فتح می‌خوانند

□

نه در بامیان و بلخ و بدخشان
که بر سراسر این خاکدان گردان
در سحرخیزان قوس و قزح
برقع در آتش گر می‌گیرد
در پیکار زمخت سرنوشت
و جهان،
روشن می‌شود
در آواز شب‌نوردان

□

مردگان برخاسته از گور هزار ساله
دگربار در گور می‌شوند

و کابوسِ جان‌گیر،
جان می‌دهد،
هنگام رنگین‌کمانِ رؤیا،
حقیقت عریان شود
چشمان عاشقی بیدار است،
دختران!
أفق را بنگر!
آسمان آبی ست...

۲۰۲۱/۰۸/۲۱

پاریس

با سوگواران آبادان

واویلا

مادران؛
بر سینه می‌کوبند و قیّه می‌کشند
هماوازِ شَرّوّه خوان،
با خشمی دریاوار
تا مرگ گم شود
تا ملوانانِ مغروق
به خانه باز آیند
تشنگانِ مقتول،
در نبردِ خیابانی
کُشتگانِ بی‌شمارِ جنگ،
در سرزمین ویران
آواره‌گانِ سیه روز،
دربدر

واویلا
واویلا
سِنج می‌زنند
دَمّام می‌کوبند
سِنج می‌زنند
دَمّام می‌کوبند

واویلا

واویلا...
سِنج می‌زنند
دَمّام می‌کوبند
سِنج می‌زنند
دَمّام می‌کوبند

تا بازگردند

جزغاله شدگانِ سینما رِکس

و نفرین شدگانِ له شده

در خرابه‌های برجِ متروپل

واویلا

واویلا

سِنج می‌زنند

سِنج می‌زنند

و قیّه می‌کشند با خشمی دریاوار

سوگورانِ سرزمینِ آب و نفت و آفتاب

آسمانِ پرغبار جنوب

سرشار است

از آوای سِنج و دَمّام

تا ملوانان باز آیند از طوفان

دریا اما؛

جنازه‌های باد کرده

به ساحل رسانده است

و مادران

در هیاهوی موج‌های مهاجم

با خشم منفجر از درد،

گشتگان را می‌شمارند

۲۰۲۲/۰۵/۲۹

پاریس

برای سیل‌زدگان بلوچ

هشت گوسفند شیرده
با چهار بره جوانم
رفتند

از دور...

مادر پیر و عليلم
تا بره را نجات دهد،
در فریاد پر خروش موج‌ها گم شد
کاسه‌ها و آینه‌ها و دیگ‌ها و لحاف‌ها
بیل‌ها و کوزه‌ها و علوفه‌ها
در شتاب بی‌امان خیزاب‌ها
پیچان در آب
دور،
دور،
و گم شدند
لجن دهان باز کرده بود
چراگاه را می‌جوید
خدای را
دست مرا بگیر شاعر!
عاجزم شاعر
□

آب،
خانه را برده
خانه
خاشاک شده

آه...

لالو

لالو

مثل خانهات ویرانم

لالو

پشت دیوار سنگی تبعید

دستم به تو نمی‌رسد

لالو

دورم

از تو دورم

دردت به جانم

لالوجان!

دورم

دور...

۲۰۲۲/۰۸/۱۲

پاریس

ای انقلاب...

پاورچین

پاورچین

می‌آیی؟

از کوچه‌های یخ‌زده

از دخمه‌های زندان

تا شعله‌ی خیابان

و زخمزارِ مرگستان؟

می‌آیی
لوند و آفتابی و جانبخش؛
با شورِ دخترانِ خیابان
با مشتِ منفجر از خشم؟

می‌آیی
با کف زدن،
ترانه،
گیسو فشان و رقصان
و عزمِ مشتعل از آتش
در جشنِ روسری سوزان؟
با اعتصاب می‌آیی
در خشمِ پُر تلاطمِ میدان
و پایکوبی طوفان؟

می‌آیی
در سوت کارخانه‌ها،
با نان و کار و آزادی
حکومتِ شورایی؟

می‌آیی؟
چمان
چمان
رقصان
در گام‌های مردم در بند
با خونچکانِ درفش:
زن
زندگی
و آزادی؟
آه ای شرارِ شیدایی
رؤیای خیره سر
ای یارِ بی‌قرار!
در راهی؟

همین دوروبرها
- تو چطور مهسا جان!
نیکای ما را دیده‌ای؟
او پنج بهار از تو جوان تر بود.
- نیکای زیبا را دیدم
آواز خوان و رقصان
با صورتی مچاله
جمجمه‌ای شکسته
و بدنی کبود
اما، تنها نبود نیکا
بسیارانی هماواز بودند
در جشنِ شال‌سوزان
حدیث، حنانه، غزاله، سارینا
و بسیارانی دیگر...
من مدام
در آنان تکرار می‌شدم
- حدیث گفت:
شیدا و بی‌قرار،

برای جانباخته‌گان جوان

گفت‌وگو در میانه‌ی رؤیا

نیکا نیکا!
مهسای ما را ندیدی؟
- نه!
من چهره‌ام له شده
چشمم جایی را نمی‌بیند
اما می‌دانم این جاست

به گرد آتشی که برافروخته بودیم
رقصانُ رقصانُ می‌سرودیم:

زن زندگی آزادی

- حنانه گفت:

ما تنها نبودیم

همسرایان ما

در جشن روسری سوزان،

پسران هم بودند

رعنا و عاشق

بی‌شمار و هماواز

و سارینا در بی‌قراری‌اش

گفت:

- بر سکوی زباله ایستاده بودم

گیسو افشان

و روسری چرخان،

می‌رقصیدم

به ناگاه؛

سربازانِ امام زمان

پاسداران و گورکنان و مداحان

به چون کابوس

ظاهر شدند!

حیدر حیدر گویان،

با تفنگ و باتون و کمند و دستبند

و الله اکبر...

نیکا گفت:

- اول؛

گیسوان ما را آتش زدند

بعد قلب ما را

غزاله گفت:

- و بعد،

در های‌های داغداران بی‌شمار،

جمجمه‌هامان را شکستند

حدیث گفت:

- ما که نمرده‌ایم ژینا!

نشنیدی نام تو رمز می‌شود؟

نیکا گفت:

- ما باز می‌گردیم ژینا جان

در سرودها و پرچم‌های پیروز

سارینا گفت:

- و با گام‌های بی‌شمارِ مردمانِ در راه

حنانه گفت:

- می‌رقصیم

در میدان‌های آزاد شده

نیکا با هیجان فریاد زد:

هورا...

و من در میدان آزادی

میان هزاران هزار مردم رقصان

آواز خواهیم خواند

غزاله غرقه در اشکِ شوق:

- هورا...

سارینا:

- هورا...

سدیسِ بلوچ،

با چارده بهار،

چون غنچه‌ای

شکوفان شد

- هورا... هورا...

□

در سحرگاهی شنگرف و رنگین‌کمانی،

آسمان غم‌زده سرشار

از هورای کشته‌گانِ جوان

و جاده،

آرام

آرام

در نوری شگرف

روشن شد

بر آستانه‌ی درنشسته است،

می‌آیی!

هنگام که خیابان‌های خاموش این شبِ خوف

در شعله‌ی فریادی گُر می‌گیرد،

و شطی از عشق و بهارِ نارنج

خوابِ خوشِ سنجاقک‌ها را می‌شکند،

می‌آیی!

هنگام که بر می‌آشوبد خاک،

بی‌باک

در گام‌های معترضِ بردگانِ کار،

و کارخانه‌ها و مزرعه‌های میهن در بند

در سرودِ آزادی

نفس می‌کشند؛

می‌آیی!

می‌آیی،

در هلهله‌ی هزاران مشت

در رودخانه‌ای از آژیر کارخانه‌ها

در هجومِ رویش مزارع آزاد شده

مقتول «لعنت آباد»

هنگام که غبار خاکستریِ سحر

بر چهره‌ی خیس بنفشه‌زار می‌نشیند

و عطرِ بی‌دریغِ آفتابِ پگاه

کوچه‌های یخ‌زده را گرم می‌کند،

زیر نگاه آن که در چارقدِ سیاه خود شکسته

و شوقِ دیدارت را

در سفره‌های پُرازنان
و برتلی از حلبی‌آبادهای ویران...

آهای!

مقتولِ «لعنت‌آباد»

که دشنه‌ای در پشت
و زخمی درشت بر سینه داری!
می‌آیی

می‌آیی

می‌آیی

می‌آیی

با اولین جوانه‌ی آن طوفان
و عاشقانه می‌رقصی
در رقص شادمانه‌ی جنگل!

آهای!

مقتولِ لعنت‌آباد!
با اولین وزش

با اولین جوانه
با اولین سرود،
می‌آیی!

می‌آیی

و تن‌پوشِ مُشَبَّکَت
تا همیشه
پرچم ما خواهد شد.

نکته‌ها

□ ترانه- سرود «چشمان ماهی» متأثر از آخرین نگاه ندا آقاسلطان که پس از اصابت تیر زیر گلویش، بر خاک افتاد و خون از دهنش جاری بود، در ذهن و زبانم جان گرفت. او متولد هزاروسیصدوشصت و یک (بیست و شش ساله) عکاس و دانشجو در تظاهرات اعتراضی بود که در تظاهرات سی خرداد هزاروسیصدوهشتادوهشت (در امیرآباد تهران) به ضرب گلوله مستقیم یک بسیجی به قتل رسید.

□ شعر «من کافر» بازتاب تجاوز جنسی به جوانان و قتل فجیع ایشان، توسط جانان اسلام پناه در سی خرداد هشتادوهشت است. در این کشتار از جمله: رامین قهرمانی، احمد نجاتی، امیر جوادی محسن روح‌الامینی پس از تجاوز جنسی، به قتل رسیدند.

□ شعر «گفت‌وگو در سحرگاهی نمناک»؛ نقل قول‌ها از پیام صوتی-تصویری نوید افکاری. صفحه شخصی اسماعیل بخشی کارگر پیشگام، پیام صوتی-تصویری بهیه، مادر نوید، پیام صوتی-تصویری شعله پاکروان مادر ریحانه که به حکم دینمداران به دار آویخته شد.

- شعر «گفت‌وگو در میانه‌ی رؤیا»:
- مهسا امینی - سقزی - بیست و دو ساله
 - نیکا شاکرمی - خرم‌آبادی - هفده ساله
 - سارینا اسماعیل‌زاده - استان البرز - شانزده ساله
 - سدیس کاشانی - چهارده ساله - بلوچ

□ سروده‌های این دفتر مربوط می‌شود به دوره‌ی کنونی، به جز سه شعر:

- مقتول لعنت‌آباد (قتل‌عام زندانیان در سال شصت و هفت) از دفتر سوم مجموعه شعر: خوشه‌های آواز.
- چشمان ماهی (با یاد ندا آقاسلطان در جنبش هشتادوهشت) از دفتر دوم مجموعه شعر: گوزن و صخره.
- من کافر (برای بچه‌های خونین کفن ما و اسیران در بند) از دفتر دوم مجموعه شعر: گوزن و صخره.

□ ابراهیم رئیسی، رئیس قوه قضائیه وقت به مجریان مرگ ابلاغ کرد در صورت رضایت اعدامی، «اهدای» اعضای بدنش بعد از حلق‌آویز شدن، مجاز است!

□ محسن محمدپور کودک کار، از مقتولین قیام مردم اعماق در آبان هزاروسیصدونودوهشت در خرمشهر، دانش‌آموز بود و همزمان برای کمک به خانواده‌ی فقیرش به عنوان وردست بنا، کارگری می‌کرد. او متولد هزاروسیصدوهشتادویک (هفده ساله) به ضرب باتون و شوکر پاسداران، به قتل رسید.

• حدیث نجفی - آذربایجانی

• حنانه کیا - مازندرانی

• غزاله چلاوی

□ شعر «اوویلا»:

• دَمّام؛ نوعی دُهل دورویه است رایج در جنوب ایران.

• نقل است میان بومیان جنوب؛ زمانی که جوان صیاد از دریا باز نمی‌گردد، دَمّام می‌کوبند و سنج می‌زنند تا دریا، مغروق را به مادرش پس دهد. اگر جوان نیامد، مادر پستان به آب می‌سپارد و زار می‌زند: «دریا دریا! بیا از شیر من بنوش و جوانم را برگردان...»

از این قلم:

- بعد از آن سال‌ها (مجموعه داستان)، انتشارات گلشاهی، تهران، ۱۳۵۲.
- کارنامه احیاء (مجموعه داستان)، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵.
- دفترهای شعر زندان (مجموعه شعر)، انتشارات حسن ضیاء ظریفی، لندن، ۱۳۵۶.
- آواز خروسان جوان (دو منظومه)، انتشارات یاشار، تهران، ۱۳۵۷.
- در جاده رهایی (مجموعه شعر)، انتشارات یاشار، تهران، ۱۳۵۷.
- در ماه مه (یک منظومه)، انتشارات راه کارگر، تهران، ۱۳۵۹.
- تیرباران (یک قصه و یک گزارش)، تبریز، ۱۳۵۹.
- چهار فصل (یک منظومه)، انتشارات فردا، کلن، آلمان، ۱۳۶۸.
- خوشه‌های آواز (سه دفتر شعر)، انتشارات فروغ، کلن، آلمان، ۲۰۰۴.
- گوزن و صخره (سه دفتر شعر)، انتشارات فروغ، کلن، آلمان، ۲۰۱۲.
- این جا برقص (سه دفتر شعر)، نشرمهری، لندن، ۲۰۱۹.

چاپ دوم:

- بعد از آن سال‌ها (مجموعه داستان)، با آرایش و پیرایش جدید، نشرمهری، لندن، ۲۰۲۰.
- کارنامه احیاء (مجموعه داستان)، با آرایش و پیرایش جدید، نشرمهری، لندن، ۲۰۲۰.

منتشر می‌شود:

- نویسنده و موقعیت (مجموعه مقاله ادبی)
- باران می‌بارد (مجموعه داستان)



MEHRI PUBLICATION

Poem * 61

Street's Poems

Collection of Poems

Hassan Hessam

British Library Cataloguing Publication Data: A catalogue record for this book is available from the British Library | ISBN: 978-1-915620-42-2|

|First Published Autumn 2022| 92 Pages|

|Printed in the United Kingdom|

|Book Design: Mehri Studio |

|Cover Design: Homayoun Fateh|

Copyright © Hassan Hessam, 2022

© 2022 by Mehri Publication Ltd. \ London.

All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photocopying and recording, or in any information storage or retrieval system without the prior written permission of Mehri Publication.



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com



نـشـر مـهـرـی

از مجموعه شعر منتشر کرده است:

شورش بی دلیل • امیرحسین لاجوردی
 دارم به پای خودم پیر می شوم • فیروزه فزونی
 تمایلات • مریم جعفری آذرمانی
 مهمانخانه سلولوزی • جمال موسوی
 ترنج اقالیم غمگین • کیمیا تاج نیا
 چمدان های جهان کوک شده اند • مینا احمدی
 سایه ای در سراب • بهرام غیاثی
 روزگار بنفشه و باروت • کاوه باسمنجی
 عصیان قرن • الهام عیسی پور
 هرگز به بال هایم گزندی مرسان • فروغ سمیعی
 تا جهان من بیا • کتی زری بلیانی
 نگاه • ناهید موسوی
 دو قلب، کشاله های ران و شعرهای ممنوعه • علی کاکاوند
 سمفونی عرعر • لیلی گلزار
 هنگامه غربت (در چهار جلد) • خاطره خویه
 حتی به احترام کاغذ • فرخنده حاجی زاده
 هفتاد غزل عاشقانه • علی صبوری
 نظربازی عاشقان در سحرگاه شهر یور • علی صبوری
 سرزمین ترانه های بی لبخند • علی صبوری
 بن بست های باز • لیلی گلزار
 این شهر دیگر جای ماندن نیست • محبوبه زرگر
 بی شکوفه، بی گیلاس • نازنین شاطری پور
 استیگماتا • م.ع سحانی
 این جا برقص • حسن حسام

Street's Poems

Collection of Poems

Hassan Hessam

Hassan Hessam
Street's Poems

می آیی
در سوت کارخانه‌ها،
با نان و کار و آزادی

حکومتِ شورایی؟

می آیی؟

چَمان

چَمان

رقصان

در گام‌های مردم در بند
با خونچکانِ درفش:

زن

زندگی

و آزادی؟

از شعر: ای انقلاب

ISBN: 978-1-915620-42-2



9 781915 620422

00013



www.mehripublication.com